

بالا یعنی دان امر از دست ساعتی غیر ما خلق را حری ان بطول علیه سوره
در منه جا و از الاربعین و لم یغلب حیره سوره فیلتره وک النار جهانباز این نصیحت و اینست
و این موعظه کفایت است ای فرزند نصیحت کردیم نشان است اما دشواری در قبول کردن است زیرا که
طعم نصیحت در کام هوا جویمان تلخ است علی مخصوص بر کسی که بطلب علوم رسمی و فضل و منزلت دنیا و
مشغول است همچون آن فرزند زیر که طالب علم بنده را که علم بخورد و سید می خواهد بود
نجات و خلاص در ستکاردی در تحصیل علم و بس و علم از عمل خسته استغنی است و او را
بعمل حاجت نیست و این اعتقاد و بدست و نذیب فلا رفوت سبحان الله العظیم
این قدر نماند که چنانچه علم حاصل کند و بران عمل نکند حجت بر وی مؤکد تر گردد و فرزند اراد
که بجز علم علم ندانم میگوید ان است الناس عذابا یوم القيمة عالم لا یفهم الله علمه دور
سخنان مشایخ آورده اند که بزرگی صید را در روز وفات وی بخواب دید با وی
گفت ما بجز حید جواب داد که طاعت العباده و نیت الاثار و نیتها
الارکعیات رکوعا فی خوف اللیل از فرزند از اعمال مغفول و از احوال تهر و از معانی خالی بناید
و یقین باید دانست که علم مجرد و شکر نیکند است که در روز رطل بر پهای شما منجوری
نباشد شید این علم بسیار خواندن و کتب بسیار بر هم نهادن و بران عمل ناکردن فایده
ندهد ای فرزند یقین دان تا کار نکنی مژد دنیا بی یکی در بن اسر اسل ساهی بسیار علم
میکرد با رتقا خور است ه غنوت او را جلوتی دهد ملک پور فرستاد که این عابد را بگو تا کسی
این همه سعی بی که تو در دنیا می خواهی کنز ملک یابد و تمام بگذارد و جواب داد که مرا
ببندگی کار است خداوندی او اند و کنز فرشته است حضرت رفت و گفت اللهم اعلم

و اینست

که این عابد چه گفت از حضرت عزت خطاب آمدم چنانچه او با بئیر از بندگی بر میگرد
ما که بر خود زود لیر که بزرگتریم و شهید و ایام ملائکی اینی قد غفرت له ای فرزند نشنو
که مطلق علیه الصلوة والسلام چه میگوید حساب او قبل ان حساب او از نو اقل ان تو ز تو
مر تفع علی رخصه عنده میگوید منظر از آن بدون چه بعد از این چه منمندی و منظر از آن ببدل بعد
نهو متفق حسن بعرضه الله علیه میگوید طلب محبت بلا عمل و نیت منظر اللذوب الکبار
بزرگی دیگر میگوید محقیقه ترک ملا و طم العمل لا ترک العمل ای فرزند بئیر که زنده در نشسته است
و مطلق آن نه نام که باعث تبران چه بوده است اگر عرض تو از ان دنیا بود و جذب نظام دنیا و تحصیل سعادت از آن
و انحال خود قبول بدست دل لک و اگر عرض تو احوال شریعت دین محمدی علیه الصلوة والسلام و تهذیب اطلاق فطوره لک
طوبی لک **سفر** سه العیون لغیر وجهک ضایع **د** لک و حسن لغیر نقد کما بل ای فرزند عین مائت فائت
واجب مائت فائت مفارقه و اعمال مائت فائت مجزیه از تحصیل علم کلام و خلف و طب و نجوم و شعور
مردنی و در او این دوهاست مبتنی چه فائده چه حاصل جز تفضیح عمر بحلال فو بحلال که در این علم علیه السلام
خوانده ام که از نگاه کرده بجا زه نهند تا آنکه بلب کور رسد بار شفا بخودی خود زودی حل سوال کنند
این باشد که گوید عبیدی طهرت منظر خلق سنین ههل طهرت منظر عتبه سوال قدم این باشد
لاهل الدینا سنین ههل تعبت لاجل ساعتی هر روز بدل فریواند کند که ما نفع بفرست و انت مخوف
بخبر اما تو خود که در غم شوی ای فرزند علم چه عمل دیوانه است و عمل چه علم هلاکت است علی م امروز
ترا از معاصی باز نه اند و در طاعت نیارد خود از آتش موزغ هم باز نه اند اگر امروز عمل نکنی و نزلت
از کار کنی نه نکنی فردم قیامت کردی فار جعلنا نعلن حالی پس با تو گویند ای الحق تو خود از دنیا
بی ای ای فرزند اگر ترا علم بجز کفایت بود و بعول هاست بوری ندای اهل حشر سائل هله تا یب

اصل من استغفر لیه کار بودی نه ای اهل من سائل در سحر گمان ز بهر نیت که گانوقیل منس السبل
یا بجمون روز جماعتی در حضرت رسول فدای صلوات الله علیه و سلم ذکر خیر عبد الله عمر میکردند رسول خدا
گفت نعم الرجل هو لو كان یصلی فی الیل و هم رسول فصار ذریه یحیی از صحنی که گفت یا فلان لا تکثر النوم
با الیل فان النوم با الیل تدع صاحبه فقیر یوم القیمه ایزد منس اللیل فتجد به با فلتة تکلمت و با الیل
هم یغفرون شکر است و استغفرین بالا سحر ذکر است سطر و کوبید صلوات الله علیه و سلم
اصوات بحسبها صلوات الله علیها صوت الیک و صوت الذی یقرء القرآن و صوت المستغفرین بالا سحر
سبحان ثور میگوید ان الله تعالی یحیئنا و یتوفانا و ینزلنا و یرزقنا و لا یغفر الذنوب الا الله تعالی
و هم لو میگوید رذکان اول الیل نادیدنی من تحت الوش الا یتیم العابدون فیقومون فیصلون
ما ت و الله ثم نادی فی شطر الیل الا یتیم القاتون فیقومون فیصلون و السحر فاذا کان
السحر نادی الا یتیم للتفردون فیقومون و استغفرون فاذا طلع الفجر نادیدنی الا یتیم
القائلون فیقومون من غیرهم کالموتی نشد من قبورهم در و صابای لقمان آمده است سر روایت
میکرد و میگفت یا بنی کنون مثل الیک الیس الیک نادی بالاسحار و انت نام ای فرزند فقم
نصیحتها انت که برانی که طاعت و عبادت خود که است و صیت بر آنکه طاعت و عبادت و طاعت
تاریت صلوات الله علیه و سلم در او هر دم در نوایم بقول و هم بفعل یعنی کنی و هم بکنی
و آنچه گوید و آنچه گوئی باید که همه بفرمان باشد اگر گوئی بفرمان کنی و اگر کنی بفرمان کنی
و اگر کنی بفرمان کنی و اگر کنی بفرمان کنی و اگر کنی بفرمان کنی و اگر کنی بفرمان کنی
کنی آن نه عبادت باشد و اگر خود نماز ندهد باشد نه پستی که اگر کسی هر دو عید با ایام شریفی
بند باشد عاصی باشد با اگر روزه صورت عبادت دارد اما عیب نه بفرمان میآورد

قال

عاصی میگوید و هم چنین اگر کسی در اوقات مکرره یا در مواضع مفصوب کار نکند آنم باشد
و اگر چه صورت عبادت دارد زیرا که نه بفرمان میکند و اگر کسی بازن حلال خود مزاجی میکند
بدان ما جو است و اگر چه صورت عبادت دارد زیرا که این بازر بفرمان میکند پس ایزد باید
که همه افعال و اقوال تو بفرمان باشد یعنی موافق شریعت باشد زیرا که علم و عمل خلق بی فتوی
مصطفی علیه الصلوة والسلام صلاح است و سبب دور از خداست پس باید که بفرمان دم
نزدی متقن باشی که راه حدایت با این علمها که تو تحصیل کردی نتوان رفت و همچنین شرط
رطامات و ترنات صوفیان رسم شنوان رشت بلکه امیز راه مجاهدت قطع توان کرد
و بود شهوت و کام خویش بشمیر مجاهدت برین رطامات و ترنات جز ایند سخن
بریک و بند کار و اوقات تار یک سبده نباشد زبانی مطلق و دلی به شهوت و غفلت
مطلق نشان شقاوت به تا اوفس بعدق و مجاهدت کشته نمود بل با بورد
موفت زنده مگرد ای فرزند خدا بر سیده که بعضی خود بگفت شنید است باید
به درسی خود بدانی و اگر نرسد در نستی آن لذت مستحیدت است زیرا که آنها ذوقی است
در چه ذوقی باشد در کف و نوشت توان آورد شیرین تر است و تلخی و شور اگر کسی
ظواهر که در کف و نوشت آید نتواند اما آن قدر که بگفت و نوشت است آید در کتاب
ایجاد و دیگر تعریف خود بگفته ایم از بنیاطب مسکن اما اینجا نگاه هم است رتی که شود
بر سیده که بر کتب چه در جیب است اول اعتقادی پاک است چنانچه در وی هیچ بر عیت نبودم
تو بتی نصوص که پس از ان با سر زلت کردن زود سیوم ضم افشود کردن چنانچه هیچ
آفریده را بدی حقی نماید چهارم از علم شریعت چند ان حاصل کردن که او خدا را بدان

بگذارد و از علم شریعت پیش ازین مردی نیست که تحصیل کند و از علمهای دیگر چند آنکه
خلاص و نجات با وی در است **در حکایت آورده اند** که سید رحمت علیه گفت چهارصد
استاد را خدمت کردم درین سال که چهارصد حدیث خواندم ام و ازین چهارصد حدیث
یک حدیث اختیار کرده ام و بعلل رسید زیرا که چون درین یک حدیث تا مل کردم خلاص
و نجات روان دیدم و نیز علم اولی و آخرین روان درج دیدم و حدیث المنت عمل الدنيا
بقدر مقامک فيها و عمل الاخره بقدر بقا تک فیها و عمل الله بقدر حاجتک الیه و عمل
لنار بقدر جرک علیها ای فرزند ازین حدیث ترا معلوم شد که ترا بعلوم بسیار حاجت است
و علم بسیار خواندن و حاصل کردن از فروض کیفیات است نه از فروض اعیان و درین حکایت
دیگر نام کنه تا ترا بعین کفه آورده اند که حاتم دم از جمله اش کردان و دریدان شقیق بلخی
بود شقیق بو گفت ای حاتم چند مدت است که تو در صحبت من و سخن من مینویسم حاتم
حاتم گفت سی و دو سال است گفت درین مدت چه علم حاصل کردی و چند فائده از من
سنیدی گفت **فائده** است حاصل کرده ام و از باب علم جز این فوائد است که کانه کمال
مکرده ام شقیق گفت انالله وانا الیه راجعون ای حاتم من جمله عمر خود را در تو گذردم و ترا ازین
و علم پیش از است فائده حاصل شده است گفت ای شیخ اگر است میخواهی صفتی است
که گفتم این قدر حاصل کردم و پیش ازین خود نیتخواهم که حاصل کنم زیرا که مرا خود نفی است
که خلاص و رستگاری من در دو جهان ازین است فائده حاصل است و در پیش ازین
بلازمین آیه شقیق گفت ای حاتم بیا در بگو که این فائده است که از خود صحبت تا
بشنوم گفت ای شقیق **فائده** است که درین خلق جهان نگاه کردم و دیدم هر کس محبوب

الکافی

و معشوق اختیار کرده اند و آن محبوبان و معشوقان ایشان بعضی تا بر طریقت موت با ایشان
اند و بعضی تا بلب کعبه با ایشان اند و پس از وی باز کردند و ایشان را فریاد جدا باز کردند
و هیچ یکی با ایشان در کور نزد و مونس و رستگاری اندیشه کردند که محبوبی است یا بیکه
که در کور با من آید و مونس من باشد و چراغ کوچه من باشد و در قیامت و منزلها قیامت با من
باشد پس بریم آن محبوب که این صفت دارد اعمال صالح بود پس از محبوب خود ساختم
تا با من در کور باشد و مونس من باشد و چراغ کوچه من باشد و در منزلها قیامت با من باشد هرگز
ندم بر نکرد و شقیق گفت است با حاتم سید گفت و زیبا نمود **فائده** ای پادشاه صیبت
گفت شیخ درین خلق نگاه کردم دیدم که پیران هر چه کرده اند و بر مراد نفس رفته اند پس
آیه اندیشه کردم و اما من خاف مقام رب و نه النفس عن الله فان هجته هی المادی
و یقین دانستم که قرآن حق است و صدق است پس بخندف نفس در آدم و بر مجاهدان
دیگر بستم و یک زردی او را دم تا در طاعت خدا نشاءم کردم شقیق گفت ای حاتم
بارک الله علیه عیدک نسکو که **فائده** سوم از گرفت درین خلق نگاه کردم هر کس می در نیج دیدن
دنیای برده و ازین حطام دنیا و چیزهای حال کرده و بدان خرم و شادمان اند که مگر
چیزی حاصل دارند پس من دیدم آیه تامل کردم که ما عندکم نینفد و ما عند الله باقی پس
محصل دنیا و که اند و خسته چندین ساله من بود در راه خدا تا نهادم و بدرودت
ایثار کردم و بودیعت بخدای تعالی سپردم تا در حضرت خدا تعالی باقی باشد و نوشته
ازاد و بدرقه راه آخرت باشد مر شقیق گفت سیکو گفتند و سیکو کردی **فائده** چهارم از گرفت
ایستاد و درین خلق نگاه کردم قومی را دیدم که بنده شدند که شرف از دست آدمی

شیخان بجز حقا درین خلق عمل عالی
و در شکر بجا آورده ربه اصدان

۱

دبزرگوار بکنند اقوام و ملت را با جمیع قومین افتخار و مباهات کردند و قومی
پنداشتند که شرف دبزرگوار در پیش چشم راندن و زدن و کشتن و خون ریختن است پس
بر آن افتخار و مباهات کردند و قومی پنداشتند که شرف آدر با تلافی مال و تندرست
پس بر آن افتخار و مباهات کردند پس درین آیه تامل کردم ان اگر مکرم عند الله التقیکم
دانستم که حق است و صدق است و آن پنداشتہائی و کمانہائی خلق همه خطا است
پس تقوی اختیار کردم تا در حضرت ضای تعالی از جمله کربان باشم **تقیق** گفت
حسنت یا حاتم زیبا گفت **فائده** یاد گرفت درین خلق نگاه کردم که هر قومی
یکدیگر را نکویش میکردند و محبت میکردند از حد بود که بر یکدیگر میزدند بسبب جاه
و علم پس درین آیه تامل کردم که سخن قسما بینهم معیت است پس دانستم که این
قسمت در ازل رفته است و کس درین اختیار مییست پس بر کس صد نبردم و وقت
خدای تعالی را نیت کردم و با هم از جان صد کردم **تقیق** گفت یا حاتم نیکو کردی و نیکو گفتی
فائده یاد گرفت درین خلق نگاه کردم و دیدم که هر قوم یکدیگر را دشمنی داشتند
اندر یکی بسیج و غرض با یکدیگر دشمنی داشتند پس درین آیه تامل کردم ان الشیطان
لکم عدو و فاتخذوه عدوا دانستم که گفته خدا تعالی و تقدس حق و جز شیطان و شیاع
و دشمنی نمیزاید عدوت پس شیطان دشمن دانستم و او را فرمان نبردم و نبرستیدم
بلکه فرمان خدای تعالی را بردم و او را پرستیدم و بندگی او کردم که راه است و حراط مستقیم است
چنانکه خدای تعالی میفرماید الم اعهد الیکم بان یرحمکم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو
مبین و ان اعبدوا لی هذا طریق مستقیم **تقیق** گفت یا حاتم نیکو کردی و نیکو گفتی

فائده
پس

فائده یاد گرفت درین خلق نگاه کردم که هر کسی در طلب معاشش و قوت خود کوششها
در معیهای بلوغ نمودند و درین سبب در عوام و مشبهات او بختند و خود را خوار و ذلیل داشتند
پس درین آیه تامل کردم که و ما من دابة فی الارض الا علی الله نذتها پس دانستم که منم یکم
از جمله دابتها رویش پس بخت اعیان را مستول شدم و دانستم که سفیدی من برساند که خان
که **تقیق** گفت پاکیزه و نیکو گفت **فائده** یاد گرفت درین خلق نگاه کردم و دیدم
که هر کس اعتماد بکسی و بچسبیده کرده اند یکی اعتماد بر جاه است یکی بملک و املاک یکی بکس است
و حرمت یکی بجنود و حنیف منم پس درین آیه تامل کردم و منم توکل علی الله فهو صبه
پس توکل بخدای تعالی کردم و منم توکیلی **تقیق** گفت یا حاتم و نقد الله تعالی فرمود
توریت و انجیل و زبور و قرآن نگاه کردم و درین چهار کتاب برین مشت فرمودند و در هر کس
برین فائده هست گانه کار کنند و عمل آورند و برین چهار کتاب عمل گویند باز سر سخن برویم
و تمامی آنچه بر سالک راه خدای تعالی در دست بگیریم اول پیر باید که او را در نهی کند و تربیت
کند و اخلاق نیکو بجای آن بنهد و معنی تربیت این است همچنانکه بزرگ که تربیت علم
میکند هر کس که با غله برآمده باشد از میان غله بکشد و بدر اندازد و نسیکند و کلو فی که در دست
زند باشد بدر اندازد و پس از برون آوردن آب و ساد بدان آورد تا غله برورده و نیکو بپزد
البته البته سالک راه خدا تعالی را از پیر مرشد خارده نبود زیرا که خدای تعالی پسر و بختی فرستاد
از بر آنکه فرستاد تا دلیل راه خدای تعالی باشد و خلق را دلیل کند بر راه خدای تعالی چنانکه
دیبا ر صلت کرد تا نشان خود بجای رخصت کند رشت تا دلیل کند خلق باشد بر راه حق
تا قیامت پس سالک راه را از پیر ناگزیر است و شرط بر آنست که عالم باشد اما عالمی

ع
خواند

ص
ع
ص

پیرایش به بلک است و این کار که را باشد که اولش فی چند باشد و ما بطریق اهل
از آن نهایی بگویم تا هر سه گشته این دعوی نوازند که و گویم هر آنکس که از حب دنیا و
بجاه اعراض کند و متابعت شخصی بصیرت پنا کرده باشد که متابعت آن شخص مسلط
باشد تا بمطیع علیه الصلوة والسلام و بفراوان وی زین نوع ریاضت کشیده باشد از کم
حزین و کم خفتن کم گفتن و نماز بسیار کردن و روزه بسیار داشتن و صدقه بسیار
و در طبیعت وی محاسن الاخلاق سیرت وی گشته باشد از جر و شکر و توکل و تقوی
و طمانینه و سخاوت و قناعت و امانت و نبل مال و صلح و تواضع و دانا می و صدق و قیا
و وفار و سکون و تانی در میان اینها و نوزده فرموده علی علیه السلام قنوت س که کرده باشد
در اخلاق سینه در آن نوزده فرموده گشته از کبر و تجلم و صدق و کینه و حرص اول درازد
طینت سر کین و از علم دیگران مستغنی گشته چنانکه بعلم کس محتاج نباشد الا بعلم
بنوع علیه السلام اینست بعضی از نشانه های بیرون طریقت و آنگاه نانی سحر
خدای تعالی گارایند که با او کرده آمد و اقسدی بوی کردن در طریق حواب باشد
و چنین بر ناورد توان یافت و در کس پیر صانع در یا بد و پیر او را بخود قبول
باید که پیر را مکر بخود قبول کند باید که پیر را محترم دارد هم بظاهر هم باطن احترام
نظار آنست که با در مخالفت نکنند و محبت بگیرد و مجادله نکنند و مسئله
بود اگر چه دانند که آن مسئله که پیر میگوید غطا میگوید و باید که در پیش پیر سجاده بنهند
الا چنین نماز میکنند و چنین نماز بکنند در نوزده و در حضرت پیر نماز نافه بسیار
در چه پیر حکم کند بقدر استطاعت راه آن برود و احترام باطن آنست که هر چه بظاهر

از

کوشش میدارد و در باطن مسکن نباشد هم بگفت هم بگرد و اگر نه منافق باشد و اگر نتواند باید
که ترک محبت نکند تا آنکه اندرون نینسز موافق بیرون کرد و ششم آنکه او را ناکزیر باشد
از سیاست نفس و این آنگاه او را میسر شود که از جلیس سودا و ارز کند تا تصدیق
الانس و لحن از ولایت دل وی کوتاه شود و لوث شیطنت از وی بر خیزد و هفتم آنکه در همه
حال در روش بر تو انگریزیت کند این هفت آنست که بر سالک راه خدای تعالی در
دیگر سیه که تقویست بد آنکه تقوی در جبریت رسته با خدای تعالی و نیکو خوئی با خلق
هر که با خدای تعالی رست روزگار است و با خلق نیکو خوئی در دو بارت او صوفی است در رسته
با خدای تعالی آنست که خط خود خدای امر وی کند و نیکو خوئی با خلق آنست که کس را فرزند
خود ندارد بلکه خود را فرزند ایشان دارد و او هم که مراد ایشان موافق شرح باشد **دیگر سیه که**
حیث بر آنکه بندگی نه جبریت یکی نگاه داشتن فرمان کس دوم رضا بقضا و قدر و قسمت
سوم خستبار و خواست خود که داشتن و در خستبار خواست خداست نشود شدن **دیگر سیه که**
توکل حدیث بر آنکه توکل آنست که خدا را استوار در هر عهده که کرده است بغیر اعتقاد در
که هر چه منست تو کرده است بتو رسد اگر چه در جهان است بدفع آن مشغول نوزده هفت
تو کرده است بجهد و کوشش تو چه که در جهان است بتو رسد **دیگر سیه که** اخلاص حدیث بر آنکه
اخذ ص آنست که کار را تو بجهت خدا را باشد و آنه درون دلست کلین مانع نباشد در دست
است نش خلق مسرور کند و از نیکو نفس خلق نیز مرده نباشد و آنکه دریا از هر کس
خلق متولد میگردد و علاج ریاضت آنست که خلق را مسخر قدرت خداست تا این را چنین

جاءت انکار یعنی چنانکه جاودت را قدرتی نیست در صورتی بنویسند بر سینه
جمه صدق میماند در این تا از ریاضی با پی زیر که تا تو خلق را قادر برید تا ریاضی را
بر خیزد و باقی سوالات این فرزند است که بعضی در غلبت نفس مسطور است
از بی طلبی که بعضی است که نوشتن آن حرمت است ترنجی در این عمل در آورنا
فهم ندانی بر تو مکشوف که فرزند بعد از این بر تو مشکلی نبود جز زبان
دل زنده سوال مکن که در او انهم جبر و حقیقت تخرج ایهم لگان خیر الهم و بسم الله الرحمن الرحیم
قبول کنی که فلت است این عن سر صحت احدی لکن ضم ذکر ان عجیل مکن و خیر وقت
خود گوید و نماید ساریکم آیاتی فلت است تجلوه تو پیش از وقت مرسی که حسن است
خود می آید یعنی ان تا از زین و نه پنی اولم یسیر و فی الاصل فی نظر و الا فی فرزند
بخدا که اگر دل روشن کنی عجایبی در هر منزلی جان بکن هر چه جان کند و کاری
بر نیاید نو النون مصر طریقی گفته است یکی از آن خود آن قدر است علی بل
الروح فقال و الا فلت استقل بر ذات العوفیه از فرزند سخن کوتاه بهشت جنب چهار خیر
ناکرد نیست و چهار کردنی تا علم تو در قیامت خصم تو نباشد اما مکذوبی **اول** باید که تا او
مناظره مکنی با هر کس در مسئله کرد و حجت بکنی که افات تو زیادت است پس اگر مکند
در امتد جان تو و دیگر تو خواهی آنچه حق است آنکار که بعد از این است بعد از
که در آن مسئله بحثی رود و مصداق این نیست نوشتن آن است یکی اندر فرق مکنی

جان کلام

جان انگه حق بر زبان تو مکشوف کهو با زبان خصم تو دوم آنکه این بحث کردن در
حنوت و دست تر در این که در ملا انا کر با کسی مسئله گوید و تو دانی هر حق در دست تو است
داد سیزگی کند زنها را با بر حجت بکنی سخن زد که در او که نه بو حجت لجا در
مانند ندهد و بی نگاه فائده گویم بر آنکه سوال کردن از چیزها و مشکل عرض کردن علت
پار دل است بر طیب و جواب دادن سحر کردن این طیب است در طبع شفای این بار
و بقیه بلان که جاهدن چهار اند و علم طیب است در عالم ناقص طیبی از آن بهر عالم
کامل هم بیماری طیبی کند که در وی امید بهر شمس را جانی که امید بهر
استار طیبی در آن باشد که گوید این بهار علاج پذیرد و بعد از آن مشغول
گشتن روزگار خود خلیع کردن است اکنون بدانکه چهاران چهل بر چهار کوزه اند از این
چهار یک علاج پذیر است و سه علاج پذیر نیست **بهار اول** که سوال و اعتراض کردن
او از حد باشد و حد چهار مد من است و علاج پذیر نیست و خصم دان که هر جواب
او که خواهد داد و چند آنکه زیادت و بیکوتر در روشن تر گویند و با خصم کرد و ترا مکنز نشود
اترا دشمن تر دارد و آتش سردی افزوده تر که پس طریقی است که خود خوب
و مشغول نکند بیمار دوم آن بود که علت و در حاجت بود و این نیز علاج پذیر
عیس علیه السلام گفته هر از زمره زنده کردن عاجز نیامد و از معالجه الحق عاجز اند

و این کیس به که در سه روز بطلب علم مشغول بود و در علوم شرعی و عقلی خود
 اصلا شروع نکرده باشد و نگاه بر عالمان بزرگ که اسم عمر خود در علوم شرعی و عقلی
 خرج کتب باشند اعتراض کند و این قدر نداند که اعتراضی که او را عاود کند از فراز
 آید آن عالم بزرگ را نیز فراز آمده باشد پس این قدر نداند که آن اعتراضی که وی
 بر سخن این عالم بزرگ میکند آن سخن را عجز نیست که آن عالم بدانش است
 نه در وی آن عاود کند و نه است چون این قدر نداند که از هفت و نایست
 به از دست نیز اعراض باید کرد و جواب در مشغول نباید که سایر سوم آن بود
 که مستر باشد بود و آنچه از سخن بزرگان فهم نکند بر تصور فهم خویش عمل کند
 و بجز پرسه از جهت فائده پرسد و لیکن فهم درین اوراق حقائق قاصد بود
 بجواب درین مشغول نباید که زیرا که پیغمبر میگوید علیه الصلوة والسلام نحن
معاشر الالبیاء و امرنا ان نكلم الناس على قدر عقولهم بما فهموا بیت که
 متر شد بود وزیر ک بود و فهمیم بود و عاقل بود بعد مغلوب غصب و شهوت
 و سر و جاه و مال نشود و طاب جو شیده راه است و طریق مستقیم بود
 و سواد بود که کند از سه لغت و امتحان نکند این یک سایر علیج بدر بود
 و اگر بجواب در مشغول کرد در شاید ملک از واجبات بود **دوم** از دو عطفی و مذکر از

ص ۲۴۲
 ۱۳۶
 ۱۳۶

